

مشروعیت و آستانه جدایی چاره‌ساز در حقوق بین‌الملل

محمد ویسی چمه*

ستار عزیزی**

شناسه دیجیتال اسناد (DOI) : 10.22066/cilamag.2019.78316.1428

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۳

چکیده

پاسخ به مسئله مشروعیت جدایی یکجانبه، در حقوق بین‌الملل قراردادی یافت نمی‌شود. از این رو باید حکم این موضوع را در حقوق بین‌الملل عرفی جستجو کرد. به علت اختلاف نظر جدی در رویه دولت‌ها و نظریات علمای حقوق، به نظر می‌رسد که باید از رویه قضایی داخلی (به عنوان یکی از مظاهر برجسته عملکرد دولت‌ها) و رویه قضایی بین‌المللی استفاده کرد. بررسی آرای داخلی و رویه کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم، حاکی از پذیرش نظریه جدایی چاره‌ساز در پاسخ به مشروعیت جدایی یکجانبه است. در خصوص آستانه مورد نظر جهت تحقق جدایی چاره‌ساز نیز میان دولت‌ها و حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد. رویه قضایی از میان دو آستانه بالا و متوسط، آستانه اخیر را پذیرفته است و ملهم از شرط محافظ مندرج در اعلامیه روابط دوستانه، انکار نظام‌مند مشارکت «مردم» را در اداره امور محلی و ملی و تبعیض گسترده علیه آن‌ها برای ایجاد حق جدایی کافی می‌داند. در هر حال، جدایی یکجانبه باید آخرین راه چاره باشد. در این مقاله، مشروعیت و آستانه لازم جهت حصول حق جدایی چاره‌ساز بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

حق تعیین سرنوشت مردم، حق تعیین سرنوشت خارجی، جدایی چاره‌ساز، رویه قضایی، احراز قواعد عرفی

مقدمه

جدایی فرایندی است که در نتیجه آن، گروهی از مردم ساکن در قسمتی از سرزمین یک کشور، بدون کسب رضایت و توافق دولت مرکزی، خواهان جداسازی آن بخش و اعلام دولت مستقل شوند.^۱ بنابراین، تفاوت میان «جدایی یکجانبه» که موضوع مقاله حاضر است با «جدایی توافقی»^۲ در مخالفت یا موافقت دولت مرکزی با جدایی طلبی است. در نظام حقوق بین‌الملل، در مشروعیت پذیرش جدایی توافقی هیچ‌گونه اختلاف‌نظری وجود ندارد. در مقاله حاضر، مشروعیت و آستانه جدایی چاره‌ساز منطقی آنها در خصوص موارد جدایی یکجانبه مطرح می‌شود.

همچنین در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، در خصوص وجود حق تعیین سرنوشت خارجی در زمینه استعمارزدایی، هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد و همه کشورها بر این واقعیت اتفاق نظر دارند که مردم سرزمین‌های مستعمره و مردمان تحت اشغال و انقیاد خارجی، از حق تعیین سرنوشت خارجی (تشکیل دولت مستقل) برخوردارند.^۳

به سؤال مربوط به مشروعیت جدایی یکجانبه در وضعیت غیراستعماری، پاسخ‌های متفاوتی داده شده است. گروهی از حقوق‌دانان، مخالف حق جدایی یکجانبه در وضعیت‌های غیراستعماری هستند. آن‌ها معتقدند که در نظام حقوق بین‌الملل، ممنوعیت مطلق جدایی یکجانبه در وضعیت غیراستعماری وجود دارد. گروهی دیگر بر این اعتقادند که نظام حقوق بین‌الملل در خصوص جدایی یکجانبه فاقد حکم است و نه آن را منع می‌کند و نه مجاز. به اعتقاد این دسته، علی‌الاصول حقوق بین‌الملل در رابطه با مشروعیت این جدایی موضعی بی‌طرف دارد یا ساکت است.^۴ گروه سوم نیز استدلال می‌کنند که در نظام حقوق بین‌الملل، خارج از موارد استعمارزدایی، اشغال خارجی و توافق دوجانبه، حق جدایی و استقلال وجود ندارد و مردم علی‌الاصول باید حق تعیین سرنوشت سیاسی خود را با رعایت اصل تمامیت ارضی اعمال کنند. به اعتقاد طرفداران این نظر، حق تعیین سرنوشت در زمینه غیراستعماری اصولاً باید در جنبه داخلی آن اعمال شود، اما ادعا می‌شود در موارد بسیار خاص و استثنایی ممکن است اعمال حق تعیین سرنوشت سیاسی به حق تعیین سرنوشت خارجی بینجامد. بدین ترتیب، در خارج از موارد استعماری نیز ممکن است برای بخشی از مردم یک

1. Boyle, A., & Crawford, J., "Annex A Opinion: Referendum on the Independence of Scotland - International Law Aspects. (Scotland Analysis: Devolution and the Implications of Scottish Independence). UK Government, 2012, para. 22.

>https://www.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/79408/Annex_A.pdf.

2. Consensual Secession

۳. عزیزی، ستار؛ «رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری به حق تعیین سرنوشت در رأی مشورتی کوزوو»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰ شماره ۸، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۱۱.

۴. عزیزی، ستار؛ «درخواست رأی مشورتی درباره استقلال کوزوو، تأملی بر نظریه کتبی ایران در پرتو نظریات کتبی دیگر دولت‌ها»، سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، شماره ۴، ۱۳۸۷، ص ۳۷۳.

سرزمین، حق جدایی پدیدار شود. این حق ناشی از اعمال و پذیرش نظریه‌ای است که از آن با عنوان دکترین «جدایی چاره‌ساز»^۵ نام برده می‌شود.^۶

همان‌گونه که گفته شد، برخلاف وضعیت استعماری، بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیراستعماری با تردید جدی روبه‌روست^۷ و حقوق‌دانان در خصوص مشروعیت استقلال و جدایی برای گروه‌های قومی و اقلیت از کشورهای مستقل کنونی (در حوزه غیراستعماری) اختلاف نظر دارند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی مشورتی کوزوو به اختلاف نظر شدید دولت‌ها در این ارتباط اشاره کرد:

«در این خصوص که آیا حق تعیین سرنوشت، خارج از زمینه سرزمین‌های غیرخودمختار و مردمان تحت انقیاد، تسلط و اشغال بیگانگان به بخشی از جمعیت دولت‌های کنونی، حق جدایشان از آن دولت را می‌دهد یا خیر، شرکت‌کنندگان در رسیدگی‌های مربوط به این قضیه، هریک دیدگاه‌های کاملاً متضاد و متفاوتی داشتند. همچنین در این مورد که آیا در حقوق بین‌الملل، حق «جدایی چاره‌ساز» وجود دارد یا خیر، و اگر وجود دارد با چه شرایطی، اختلاف‌نظری هست»^۸. این مقاله بر آن است که به بررسی مشروعیت «جدایی چاره‌ساز» در حوزه غیراستعماری بپردازد و در صورت اثبات وجود این حق در شرایط خاص، آستانه لازم برای تحقق و اعمال آن را تعیین کند.

بنابراین سؤال اول این است که آیا استقلال از دولت‌های مستقل کنونی، بنابر نظریه جدایی چاره‌ساز در حقوق بین‌الملل معاصر مشروعیت دارد؟ در صورت اثبات وجود این حق در حقوق بین‌الملل، سؤال دوم این است که آستانه لازم برای اعمال آن چیست؟

فرضیه نویسندگان مقاله این است که حق جدایی چاره‌ساز در موارد بسیار استثنایی قابل پذیرش است و با تحقیق در رویه کشورها و نظریات علمای حقوق، آستانه این حق از دیدگاه نگارنده بیان خواهد شد.

۱. مشروعیت جدایی چاره‌ساز در حقوق بین‌الملل

مبنای اصلی این نظریه، بند آخر اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری

5. Remedial Secession

6. Cassese, Antonio, *Self-Determination of People: A Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995, pp. 27-33. & James Crawford, *Creation of States in International Law*, 2nd edn, Oxford University Press, 2006, p. 119.

7. عزیزی، ستار؛ «استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۳.

8. Advisory Opinion, International Court of Justice, Accordance with international Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, ICJ Reports, 2010, para. 82.

میان کشورها بر اساس منشور ملل متحد است که طی قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ تصویب شد.^۹ بندهای آغازین این اعلامیه، به اعلام حق تعیین سرنوشت مردم مربوط است و از کشورهای استعمارگر می‌خواهد تا حق استقلال مردم و سرزمین‌های مستعمره را به رسمیت بشناسند. در بند آخر، بر حفظ تمامیت ارضی و وحدت سیاسی دولت‌های عضو تأکید می‌کند. اما شرطی محافظ^{۱۰} در همین بند قرار می‌دهد، به این معنا که حکومت‌ها باید در خصوص مردم سرزمین خود، هیچ‌گونه تبعیضی از حیث نژاد، عقیده یا رنگ پوست اعمال نکنند و نمایندگی همه آن‌ها را بالسویه بر عهده داشته باشند. متن این بند چنین است: «هیچ‌یک از بندهای فوق، تجزیه یا خدشه‌دار شدن جزئی یا کلی تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی دول حاکم و مستقل را که نمایندگی کل مردم سرزمین خود را بدون تمایز از حیث نژاد، عقیده یا رنگ پوست به عهده دارند، تشویق نخواهد کرد و چنین دلالتی نیز ندارد».^{۱۱}

نظر به اینکه آن قطعنامه با اجماع تصویب شد، اعتقاد حقوقی^{۱۲} همه اعضای سازمان ملل متحد، ماهیت الزام‌آور آن را ثابت می‌کند.^{۱۳} بند فوق‌الذکر، مبنای پذیرش مشروعیت جدایی‌چاره‌ساز در نظام حقوق موضوعه قرار گرفت و در نظریات علمای حقوق، رویه دولت‌ها و رویه قضایی بین‌المللی منعکس شد که به ترتیب به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۱-۱. دکترین حقوقی و رویه دولت‌ها

به اعتقاد حقوق‌دانان طرفدار حق جدایی مشروط، شرط محافظ مندرج در بیانیه روابط دوستانه، نوعی تعادل بین دو اصل حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی ایجاد می‌کند؛ یعنی تا هنگامی که حکومت در ارتباط با گروه‌های قومی، تبعیض روا ندارد یا حقوق بشر آن‌ها را به صورت مداوم و نظام‌مند نقض نکرده باشد، گروه قومی حق جدا شدن و اعمال تعیین سرنوشت خارجی (یعنی تشکیل کشور مستقل خود) را نخواهد داشت، بلکه همچون دیگر افراد درون آن کشور، تنها از حق تعیین سرنوشت داخلی، یعنی حق بهره‌مندی از حکومت دموکراتیک برخوردار خواهند بود.^{۱۴}

ملکم *شاو* با الهام از آن شرط می‌نویسد: «حق بر جدایی ممکن است در جایی که گروه خاص

9. Declaration on principle of international law concerning friendly relation and cooperation among States in accordance with the Charter of United Nations. G.A. Resolution 2625, 24 October 1970, para. 8.

10. Safeguard Clause

11. Declaration on Principle of International Law, *op. cit.*, para. 8.

12. *Opinio Juris*

13. Mullerson, Rein, "Precedents in the Mountains: on the Parallels and Uniqueness of the Cases of Kosovo, South Ossetia and Abkhazia", *Chinese Journal of International Law*, 2009, para. 39.

14. Ryngaert, Cerdic and Christine Griffioen, "The Revelance of the Right to Self-determination in the Kosovo Matter: in Partial Response to the Agora Papers", *Chinese Journal of International Law*, vol. 8, No. 3, 2009, p. 580.

در معرض شکنجه، اذیت و آزار شدید قرار گیرند و شانس قابل قبولی برای اصلاح در چارچوب سرزمینی کشور مورد نظر نداشته باشند، به وجود آید.^{۱۵} پروفیسور کرافورد (قاضی کنونی دیوان بین‌المللی دادگستری)، کریستین تاموشات و استیون وتلی نیز با استناد به اعلامیه روابط دوستانه، حق بر جدایی را در شرایط خاص به رسمیت شناخته‌اند. به اعتقاد آن‌ها، اگر کشوری مطابق اصل تعیین سرنوشت عمل نکند و حق مردم بر تعیین سرنوشت داخلی را انکار کند، امتیاز محفوظماندن سرزمین‌اش را در برابر تجزیه از دست می‌دهد و ممکن است مردم جدایی را برای جبران انکار تعیین سرنوشت برگزینند.^{۱۶}

هرچند در عرصه نظریه حقوقی از «نظریه جدایی چاره‌ساز» حمایت گسترده‌ای شده است، پژوهشگران در خصوص وضعیت حقوقی آن در حقوق بین‌الملل اتفاق نظر ندارند. گروهی از حقوق‌دانان معتقدند که حق بر جدایی چاره‌ساز هنوز در مرحله توسعه و قاعده آرمانی^{۱۷} است و در حال حاضر، بخشی از حقوق سخت^{۱۸} نیست و گروهی دیگر، این حق را حقوق نهادینه‌شده (قاعده مستقر)^{۱۹} محسوب می‌کنند.

بوجیت، یکی از پیشگامان این دیدگاه، سال‌ها قبل مدعی بود که جدایی چاره‌ساز، وضعیت قاعده مستقر را به دست آورده است.^{۲۰} همچنین تاموشات معتقد است که هرچند عملاً در موارد بسیار کمی در رویه به نظریه جدایی چاره‌ساز در مشروعیت بخشی به جدایی استناد شده است، رویه‌هایی نیز در تأیید آن وجود دارد. به اعتقاد او می‌توان رویدادهایی را که منجر به جدایی بنگلادش از پاکستان و استقلال کوزوو شد در قالب تأیید جدایی چاره‌ساز قرار داد و این رویه‌ها برای به رسمیت شناختن جدایی چاره‌ساز در نظام حقوق بین‌الملل موضوعه^{۲۱} فعلی کفایت می‌کند.^{۲۲} همچنین آنتونیو کاسسه تمایل به حمایت از این دیدگاه دارد که حق بر جدایی چاره‌ساز در حقوق

15. Bayefski, Anne F., *Self-Determination in International Law: Quebec and Lessons Learned: Legal opinion*, Martinus Nijhoff Publishers, 2000, p. 39.

16. Crawford, James, "The Right of Self-Determination in International Law: The Development and Future", in: *Peoples Rights*, edited by Philip Aleston, Oxford University Press, 2001, p. 65. & Murswiek, Dietrich, "The Issue of a Right to Secession-Reconsidered", in: *Modern Law of Self-Determination*, edited by Christian Tomuschat, 1st ed, Springers, 1993, p. 24. & Ratner, Steven, "Drawing a Better Line: Uti Possidetis and the Borders of New States", *American Journal of International Law*, vol. 90, 1996, p. 619. & Weatley, Steven, *Democracy, Minorities and International Law*, Cambridge University Press, 2005, p. 94. & Van den Driest, Simone, "Crimea's Separation from Ukraine: An Analysis of the Right to Self-Determination and (Remedial) Secession in International Law", *Netherland International Review*, vol. 62, 2015, p. 340.

17. *Lex ferenda*

18. Hard law

19. *Lex lata*

20. Buchheit Lee, C., *Secession: The Legitimacy of Self-Determination*, Yale University Press, 1978, p. 222.

21. Positive Law

22. Tomuschat, Christian, "Secession and Self-Determination", in *Secession: International law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006, p. 42.

موجود^{۲۳} منعکس شده است.^{۲۴}

از سوی دیگر، بوکنان یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان جدایی‌چاره‌ساز، وضعیت قاعده آرمانی حق بر جدایی‌چاره‌ساز را تصدیق می‌کند. وی طرحی برای اصلاح حقوق بین‌الملل پیشنهاد می‌دهد که از لحاظ اخلاقی پیش‌رونده و واقع‌بینانه است.^{۲۵} همچنین تانکریدی معتقد است که حق بر جدایی‌چاره‌ساز وضعیت قاعده آرمانی را دارد.^{۲۶}

تفاسیر مختلف از وضعیت حقوقی نظریه جدایی‌چاره‌ساز، تحت تأثیر مکاتب مختلف حقوقی قرار گرفته است و مکاتب مذکور بر دیدگاه پژوهشگران تأثیرگذار بوده است و در نتیجه گروهی حق بر جدایی‌چاره‌ساز را قاعده مستقر و گروه دیگر آن را قاعده آرمانی می‌دانند.

پیترز دو نمونه از مکتب‌های حقوقی را از یکدیگر تفکیک می‌کند که دیدگاه‌های متفاوتی راجع به وجود حق بر جدایی‌چاره‌ساز دارند. دیدگاه اثبات‌گرایانه حقوقی^{۲۷} از ایده‌ای حمایت می‌کند که جدایی تابع مقررات حقوق بین‌الملل نیست زیرا اولاً، اثبات‌گرایان حقوقی، کشور را به مثابه مسئله موضوعی (واقعیت)^{۲۸} می‌بینند و مسائل موضوعی را تابع مقررات حقوق بین‌الملل نمی‌دانند. ثانیاً، عرصه اخلاق و عرصه حقوق بین‌الملل از منظر اثبات‌گرایان حقوقی از یکدیگر متمایز است. از سوی دیگر، طرفداران حقوق طبیعی حامی جدایی هستند زیرا حق بر جدایی‌چاره‌ساز، از نتایج و آثار مفهوم حق طبیعی انسان‌ها به مقاومت در برابر ستم است.^{۲۹}

در رویه دولت‌ها نیز به موضوع مشروعیت جدایی یکجانبه از منظر جدایی‌چاره‌ساز پرداخته‌اند. نظر به اینکه موضع تعداد مهمی از دولت‌ها به صورت مشخص در قضیه رأی مشورتی کوزوو مطرح شده است، در این مقاله، رویه دولت‌ها از منظر لوایح و نظرات شفاهی دولت‌ها در آن پرونده بررسی می‌شود.

گروهی از دولت‌ها در لوایح ارسالی خود در قضیه مشورتی کوزوو یا در مرحله رسیدگی شفاهی، با لحاظ این واقعیت که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، بیانیه مذکور را دارای ماهیت حقوق بین‌المللی عرفی دانست، اهمیت خاصی برای شرط تحفظ مندرج در آن بیانیه قائل بودند و شرط مذکور در آن بند را بنیان و بنای ارتباط میان اصل حق تعیین سرنوشت و تمامیت

23. Existing Law

24. Cassese, Antonio, *Self-Determination of People: A Legal Reappraisal*, op. cit., pp. 118-119.

25. Buchanan, Allen, "Theories of Secession", *Philosophy and Public Affairs*, vol. 26, No. 1, 1997, pp. 41-42.

26. Tancredi, Antonello, "A Normative Due Process in the Creation of States Through Secession", in *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006, p. 184.

27. Legal Positivist View

28. Fact

29. Peters, Anne, "Does Kosovo Lie in the Lotus-Land of Freedom?", *Leiden Journal of International Law* vol. 24, No.1, 2011, p. 104.

ارضی تلقی کردند.^{۳۰} این گروه از دولت‌ها معتقد بودند که باید حق دولت‌ها بر تمامیت ارضی‌شان محفوظ باشد و نباید تلاش گروه‌های تجزیه‌طلب در تشکیل کشور مستقل به رسمیت شناخته شود. اما حق دولت‌ها به رعایت تمامیت ارضی مطلق نیست و در شرایط استثنایی و در صورتی که حق تعیین سرنوشت داخلی مردم رعایت نشود و گروه خواهان جدایی، تحت ستم باشد، جدایی به‌عنوان راه‌حل جبرانی و در مقام آخرین راهکار برای آن‌ها ایجاد می‌شود.^{۳۱}

اعتقاد به الزام‌آور بودن قاعده حق بر جدایی چاره‌ساز یا جبرانی را می‌توان از اظهارنظرهای مختلف و متعدد دولت‌ها در راستای باور حقوقی به وجود چنین حقی استنباط کرد. بالاخص می‌توان عنصر معنوی قاعده حقوق بین‌الملل عرفی را از اظهارات کتبی و شفاهی دولت‌ها در واکنش به جدایی یکجانبه احراز کرد.^{۳۲}

البته باید بر این واقعیت صحنه گذاشت که میان حقوق دانان و همچنین رویکرد و نظرات دولت‌ها در پذیرش مشروعیت جدایی چاره‌ساز اختلاف نظر جدی وجود دارد و نمی‌توان رویه واحدی در پذیرش مشروعیت آن در رویه دولت‌ها (به‌صورت خاص، در لوایح ارسالی به دیوان در قضیه مشورتی کوزوو) استخراج کرد. تعدادی از کشورها دکتترین جدایی چاره‌ساز را به‌عنوان حقوق موجود قبول دارند. از طرف دیگر، کشورهایی هستند که مصرانه هر حرکتی را به سمت شناسایی حق بر جدایی به‌عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل انکار می‌کنند.^{۳۳} حتی در موضع‌گیری برخی دولت‌ها در شناسایی جدایی یکجانبه نیز تناقضاتی دیده می‌شود. مثلاً دولت روسیه در نظر کتبی خود در موضوع مطابقت بیانیه استقلال کوزوو در محضر دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌صورت اصولی از نظریه «جدایی چاره‌ساز» حمایت و تلاش کرد که با تحلیل رویدادهای کوزوو و موضع‌گیری جامعه بین‌المللی ثابت کند که کوزوو، مصداق این نظریه نیست. از سوی دیگر، روسیه جدایی یکجانبه اوستیای جنوبی و آبخازیا را دقیقاً بر اساس نظریه جدایی چاره‌ساز مشروع دانست چه آنکه معتقد است گرجستان با حمله به مردم مناطق مذکور، حق حاکمیت بر آن سرزمین‌ها را از دست داده است و مردم آن مناطق از حق جدایی برخوردار شده‌اند.

30. International Court of Justice, *Kosovo's Advisory Opinion*, Written Statement (WS), 2009, para. 3 & Ws of Russia, 2009, para. 83.

31. International Court of Justice, Ws of Poland, 2009, para. 6(5-7); Ws of Swiss, 2009, para. 66; Ws of Russia, 2009, paras. 87 & 88; Ws of Stovenia, 2009, para. 2; Ws of Netherlands, 2009, para. 3(7-10); Ws of Ireland 2009, paras. 30-32. *Kosovo's Advisory Opinion*, Oral Statement of Albania, 2009, paras. 8-10; Oral Statement of Germany, 2009, para. 32; Oral Statement of Jordan, 2009, para. 35; Oral Statement of Romania, 2009, para. 24.

32. حبیبی، همایون و علی نواری؛ «ارزیابی وجود حق بر جدایی چاره‌ساز یا جبرانی به‌عنوان قاعده حقوق بین‌الملل عرفی»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۵۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۲.

33. ن.ک: ستار عزیز؛ «رویکرد متعارض دولت‌ها به حق تعیین سرنوشت خارجی: بررسی نظریات کتبی دولت‌ها در رأی مشورتی کوزوو»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، سال هشتم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۸.

لازم به توضیح است که اوستیای جنوبی و آبخازیا تا کنون تنها از سوی کشورهای روسیه، نیکاراگوئه، ونزوئلا و نائورو شناسایی شده‌اند و اغلب دولت‌ها از شناسایی آن‌ها خودداری کرده‌اند. به اعتقاد این دولت‌ها، مبنای حقوقی تعهد بر عدم شناسایی آن جمهوری‌ها، توسل به زور غیرقانونی روسیه علیه گرجستان بوده و اینکه استقلال این دولت‌های خودخوانده، مسبوق بر مداخله خارجی بوده است. مضاف بر آنکه در خصوص وجود شرایط لازم برای تحقق نظریه جدایی چاره‌ساز نیز در خصوص آن جمهوری‌ها تردید جدی وجود دارد.^{۳۴}

۲-۱. رویه قضایی

این واقعیت است که حقوق بین‌الملل، در زمینه تعیین شیوه‌های ممکن برای ایجاد یا جدایی کشورهای جدید، بسیار محتاط برخورد می‌کند. در اینجا است که رویه قضایی می‌تواند منبع مهم و باارزشی باشد.^{۳۵} برخلاف دکتترین حقوقی و رویه دولت‌ها، به نظر می‌رسد در رویه قضایی، رویکرد و رویه منسجمی در حمایت از این نظریه پدیدار شده است، هرچند در این ارتباط، به جهت فقدان صلاحیت موضوعی محاکم منطقه‌ای مانند دیوان‌های اروپایی و امریکایی حقوق بشر، در رسیدگی به اختلافات ناظر به حق تعیین سرنوشت، آرای فراوانی صادر نشده است. کمیته حقوق بشر نیز در چندین قضیه، به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به دعوی و شکایات راجع به حق تعیین سرنوشت حکم داده است. کمیته اعلام کرده که تنها می‌تواند به شکایاتی رسیدگی کند که به دلیل نقض حقوق فردی مطرح شده‌اند «زیرا پروتکل، آیینی را طراحی کرده که تنها افراد می‌توانند مدعی نقض حقوق فردی‌شان شوند. این حقوق در بخش سوم میثاق در مواد ۶ تا ۲۷ به صورت حصری آمده است».^{۳۶}

در میان مراجع منطقه‌ای حقوق بشر، تنها کمیسیون آفریقایی حقوق بشر به این موضوع پرداخته است، اما اهمیت پردازش به آرای این کمیسیون از آن جهت است که در طی دو دهه، از رویه‌ای یکسان و منسجم در این ارتباط تبعیت کرده است. در این میان، توجه به آرای محاکم قضایی داخلی به‌ویژه دیوان عالی می‌تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشد، کما آنکه دیوان بین‌المللی

^{۳۴} جهت مطالعه کامل دلایل موافقان و مخالفان پذیرش شناسایی جمهوری‌های اوستیای جنوبی و آبخازیا، ن. ک. ستار عزیز؛ «موضع و دلایل حقوقی روسیه در شناسایی جمهوری‌های آبخازیا، اوستیای جنوبی و عدم شناسایی کوزوو»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۴۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹.

³⁵ Pechalova, Tanita, "Remedial Secession as Right of Self-determination: The Cases of Kosovo and Abkhazia", A Thesis Submitted in Partial Fulfilment of the Requirement for the degree of Masters in International and European law awarded by Tilburg University Law School, Netherlands, 2017, p. 40.

³⁶ *R.L et al v Canada Communication No. 358/1989: 28/11/90, CCPR/C/43/D/358/1989, para. 32.1, Lubicon Lake Band (Bernard Ominayak) v. Canada, Communication No.167/1984: 26/03/1990, para. 32.1, A. B. et. al. Communication No. 413/1990: Italy.05/11/90: CCPR/C/40/D/413/1990, para.3. 2, Ivan Kitok v. Sweden. Communication No. 197/1985: 10/08/88. CPR/C/33/D/197/1985. para. 5.2, Communication No.1134/2002: Cameroon 10/5/2005. CCPR/C/83/D/1134/2002, para. 4.4.*

دادگستری در قضیه «مصونیت‌های صلاحیتی دولت» در اختلاف میان آلمان و ایتالیا، توجه ویژه‌ای به بررسی رویه محاکم قضایی داخلی داشت. رأی دیوان عالی کانادا در قضیه کیک و تأکید دیوان بر پذیرش نظریه جدایی چاره‌ساز در نظام حقوق بین‌الملل را باید دارای اهمیت زیادی دانست زیرا به این رأی در رویه کمیسیون آفریقایی حقوق بشر نیز استناد شده است. اهمیت مضاعف این رأی از آنجاست که دادگاه در فرایند رسیدگی از نهاد «دوست دادگاه»^{۳۷} استفاده کرد و بدین ترتیب از نظریات مشورتی علمای برجسته حقوق بین‌الملل از جمله قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل کمک گرفت.

اولین پرونده در خصوص تقاضای جدایی یکجانبه در دهه ۱۹۹۰ مطرح شد. در قضیه «کنگره مردم کاتانگا در برابر کشور زئیر»، آقای جراد، رئیس کنگره خلق کاتانگا از کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم خواست کنگره کاتانگا را به‌عنوان جنبش جدایی طلب که مستحق حمایت برای دستیابی به استقلال کاتانگا است به رسمیت بشناسد. درخواست ذیل بند ۱ ماده ۲۰ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم^{۳۸} (حق تعیین سرنوشت) مطرح شد و هیچ ادعایی در خصوص نقض دیگر موارد حقوق بشر، جز ادعای انکار حق تعیین سرنوشت مردم کاتانگا توسط دولت زئیر مطرح نشد. کمیسیون در پایان رسیدگی اعلام کرد: «کمیسیون اعتقاد دارد که حق تعیین سرنوشت می‌تواند به شیوه‌های مختلف از جمله استقلال، خودمختاری، برپایی دولت محلی، فدرالیسم، کنفدرالیسم، اتحاد یا هر شکل دیگری از روابط که با آمال و آرزوهای مردم مطابق باشد و با دیگر اصول شناخته‌شده مثل حاکمیت و تمامیت ارضی سازگار باشد، اعمال شود. در نبود دلایل و شواهد عینی از وقوع موارد نقض‌های حقوق بشر و در نبود شواهد انکار حق مشارکت مردم در حکومت کاتانگا که توسط بند ۱ ماده ۱۳ منشور آفریقایی تضمین شده، کمیسیون معتقد است که دولت محلی کاتانگا ملزم است نوعی از حق تعیین سرنوشت را اعمال کند که با حاکمیت و تمامیت ارضی زئیر متناسب و سازگار باشد و کمیسیون مجبور است که از حاکمیت و تمامیت ارضی این کشور به‌عنوان یکی از اعضای سازمان اتحادیه آفریقایی و عضو منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، حمایت و آن را تأیید کند».^{۳۹}

به عبارت دیگر، کمیسیون آفریقایی اعتقاد داشت که مردم کاتانگا باید حق تعیین سرنوشت را در داخل مرزهای موجود اعمال کنند، مگر اینکه بتوانند به‌روشنی نشان دهند که حقوق بشری‌شان

37. *Amicus curiae*

۳۸. بند ۱ ماده ۲۰ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم؛ همه مردم حق موجودیت دارند؛ آن‌ها حق مسلم و انکارناپذیر تعیین سرنوشت دارند؛ باید وضعیت سیاسی خودشان را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی و اجتماعی خودشان را مطابق ختمشی و سیاستی که آزادانه انتخاب می‌کنند، دنبال نمایند.

39. *Katangese peoples congress v. Zaire*, African commission on human and peoples rights, comm. No.75/92(1995). available at: <http://www1.umn.edu/humanrts/Africa/comcases/75-92.html>, para. 10.

به‌طور فاحش توسط دولت زئیر نقض و حق‌شان برای مشارکت در حکومت انکار شده است. در دهه بعد، پرونده دیگری در کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم مطرح شد. این قضیه به شکایت نمایندگان مردم کامرون جنوبی علیه جمهوری کامرون مربوط بود. شاکیان مدعی بودند که با الحاق اجباری و غیرقانونی و اشغال استعماری کامرون جنوبی توسط جمهوری کامرون، ماده ۲۰ منشور آفریقایی حقوق بشر و شهروند (حق تعیین سرنوشت) نقض شده است و ادعا می‌کردند که مردم کامرون جنوبی، مطابق ماده مذکور، مستحق اعمال حق تعیین سرنوشت به‌عنوان مردمی جدا و متمایز از مردم جمهوری کامرون هستند.

کمیسیون اظهار داشت: «جدایی تنها گزینه ممکن برای مردم کامرون جنوبی جهت اعمال حق تعیین سرنوشت نیست و دیگر گزینه‌ها همچون خودگردانی در چارچوب کشور حاکم، خودمختاری، کنفدراسیون و فدراسیون که تمامیت ارضی کشور کامرون را حفظ می‌کند، در اولویت خواهد بود».^{۴۰} کمیسیون در این قضیه متقاعد نشد که جمهوری کامرون، ماده ۲۰ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم را نقض کرده است. کمیسیون با استناد صریح به رویه پیشین خود در قضیه *کاتانگا* اعلام کرد که حق تعیین سرنوشت خارجی در فقدان اثبات نقض فاحش حقوق بشر ایجاد نخواهد شد.^{۴۱} دیوان عالی کانادا نیز در قضیه جدایی کیک، حق جدایی یکجانبه را تنها در شرایط استثنایی به رسمیت شناخت و توضیح داد: «منابع شناخته‌شده حقوق بین‌الملل، اعمال حق تعیین سرنوشت را از طریق حق تعیین سرنوشت داخلی نهادینه کرده‌اند و مردم باید توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را در چارچوب کشور موجود دنبال کنند. حق تعیین سرنوشت خارجی، تنها در موارد خیلی حاد و تحت شرایط تعریف‌شده، محتاطانه و بسیار استثنایی پدیدار می‌شود».^{۴۲}

در ادامه، دیوان عالی کانادا ضمن برشمردن مواردی که مردم حق تعیین سرنوشت خارجی دارند، کیک را مصداق اعمال آن ندانست: «حق تعیین سرنوشت خارجی در حقوق بین‌الملل در بهترین شرایط، تنها در وضعیت‌های استعمار قبلی، جایی که مردم سرکوب شده‌اند، به‌طور مثال تحت اشغال نظامی، یا جایی که دسترسی معنادار یک گروه به ارکان مختلف حکومت برای پیشبرد توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی‌شان انکار شده، پدید می‌آید. در تمام این سه وضعیت، مردم مزبور مستحق حق تعیین سرنوشت خارجی هستند زیرا توانایی آن‌ها برای اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی‌شان انکار شده است. این شرایط استثنایی، آشکارا در مورد کیک طبق

40. *Kevin Mgwanga Gunme et al. v. Cameroon*, African Commission on Human and Peoples Rights, comm. No. 266/03, 2003.

Available at: <http://www1.umn.edu/humanrts/Africa/comcases/266=03.html,paras.188-191>.

41. *Ibid.*, para. 188.

42. Reference re Secession of Quebec, S.C.R.217 (Supreme Court of Canada), 20 August, 1998, paras. 119-126.

شرایط موجود به کار نمی‌رود.^{۴۳}

از رأی دیوان عالی کانادا می‌توان چنین استنباط کرد که برای اینکه مردم یک کشور از حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی) برخوردار باشند، باید یا قبلاً مستعمره بوده یا اینکه از اعمال معنادار حق تعیین سرنوشت داخلی منع شده باشند و حتی در این شرایط هم جدایی باید آخرین راه‌حل باشد؛ «در آن شرایط به‌عنوان آخرین راه‌حل، حق تعیین سرنوشت را با انتخاب جدایی اعمال می‌کنند».^{۴۴}

در پایان مباحث این قسمت لازم است به آرای جداگانه دو تن از قضات برجسته دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی کوزوو اشاره کرد که هر دوی آن‌ها بر مشروعیت جدایی چاره‌ساز تأکید داشتند. قاضی یوسف، رئیس کنونی دیوان بین‌المللی دادگستری در این خصوص نوشت: «در حقوق بین‌الملل هیچ حق مثبت عام (کلی) وجود ندارد که همه گروه‌های متمایز قومی یا نژادی در چارچوب کشورهای موجود برای مطالبه کشور مستقل را دربرگیرد. به عبارت دیگر، گروه‌های متمایز نژادی یا قومی داخل یک کشور، حتی اگر مردم برخوردار از حق تعیین سرنوشت توصیف شوند، به‌سادگی حق جدایی یکجانبه را ندارند.^{۴۵} با این حال، این بدان معنا نیست که حقوق بین‌الملل چشمش را بر وضعیت مصیبت‌بار چنین گروه‌هایی بسته است، به‌ویژه در مواردی که دولت مرکزی نه‌تنها اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی آن‌ها را انکار می‌کند، بلکه آن‌ها را در معرض تبعیض، شکنجه و نقض‌های فاحش حقوق بشر یا حقوق بشردوستانه قرار داده است. تحت این شرایط استثنایی، حق مردم بر تعیین سرنوشت می‌تواند از ادعای جداشدن از کشور حمایت کند، به شرطی که شرایط مقرر شده در حقوق بین‌الملل، وجود داشته باشد».^{۴۶}

قاضی ترینیداد نیز در نظریه جداگانه خود از نظریه جدایی چاره‌ساز حمایت کرد. او معتقد بود: «مهم نیست که به حق تعیین سرنوشت، عنوان چاره‌ساز یا هر عنوان دیگر داده شود. توجه به این واقعیت لازم است که نمی‌توان علیه مردم مرتکب جنایت شد و نباید هیچ گروهی از مردم، تحت سرکوب نظام‌مند دولت زندگی کنند و هیچ دولتی نمی‌تواند در ارتکاب جنایات (همچون اعمال شکنجه، پاک‌سازی قومی و جابه‌جایی قهری و گسترده جمعیت ...) به تمامیت ارضی خود استناد نماید. ... هیچ دولتی نمی‌تواند از سرزمین برای نابودی جمعیت استفاده کند. ارتکاب این جنایات، هدف از تشکیل دولت را که به‌خاطر بشر به پا شده و تداوم دارد و نه بالعکس، بی‌معنا می‌کند».^{۴۷}

43. *Ibid.*, para. 138.

44. *Ibid.*, para. 134.

45. Separate Opinion of Judge Yusuf, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010, para. 10.

46. *Ibid.*, para. 16.

47. Separate Opinion of Judge Trindade, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010, paras. 175-176.

وی همچنین در ادامه نظریه جداگانه‌اش می‌نویسد: «حکومتی که مرتکب نقض‌های شدید و نظام‌مند حقوق بشر شده باشد، دیگر نماینده مردم یا جمعیت قربانی محسوب نمی‌شود»^{۴۸} و خصوصیت دولت بودن را برای مردم قربانی از دست می‌دهد»^{۴۹}.

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری این قسمت که آیا در نظام حقوق بین‌الملل فعلی می‌توان از مشروعیت جدایی چاره‌ساز سخن گفت یا نه، باید به این واقعیت توجه داشت که به‌طور کلی جامعه بین‌المللی برای ارائه پاسخ مقتضی به تغییر شرایط و مطالبات و در نتیجه، قانون‌سازی مستمر، دو راه پیش رو دارد که اولی وضع مقررات و خلق قواعد حقوقی در حوزه‌های جدید و ورودنیافته حقوق بین‌الملل، و دیگری پالایش و به‌روزرسانی مداوم حقوق موجود است.^{۵۰} بدیهی است که قواعد حاکم بر جدایی یکجانبه به‌واسطه حساسیت‌های فوق‌العاده سیاسی و امنیتی، هیچ‌گاه از طریق معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی تنظیم نمی‌شود. لذا تنها می‌توان قواعد مزبور را از منبع حقوق بین‌الملل عرفی استنباط و استخراج کرد.

با وجود اینکه اکثریت پژوهشگران این دیدگاه را دارند که «عرف از اجتماع دو عنصر مادی تکرار اعمال مشابه توسط کشورها (رویه) و عنصر معنوی اعتقاد به الزامی بودن آن عمل (اعتقاد حقوقی) تشکیل می‌شود و از عبارت‌پردازی قسمت (ب) بند ۱ ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز چنین می‌توان استنباط کرد، گروهی از حقوق‌دانان معتقدند که در موارد خاصی که رویه کشورها ناچیز یا متناقض است با توجه به اصول و هنجارهای اخلاقی و عادلانه، وزن بیشتری به اعتقاد حقوقی می‌دهند و با تکیه بر عنصر معنوی، تشکیل قاعده عرفی را احراز می‌نمایند.

مثلاً دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق در پرونده کوپرسکیچ و در احراز قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه، به‌ویژه در حوزه حمایت از غیرنظامیان، نقش بیشتری برای عنصر معنوی قائل می‌شود، حتی آنجا که رویه مادی نادر و بعضاً متناقض است. این دیوان در این ارتباط می‌نویسد: «این حوزه‌ای است که اعتقاد حقوقی به‌خاطر شرط مارتنس، نقش بیشتری از تکرار اعمال مشابه (عنصر مادی) بازی می‌کند. این شرط به‌وضوح نشان می‌دهد که اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه از طریق فرایند عرفی معمول، تحت فشار مقتضیات انسانی یا ندای وجدان عمومی حتی در جایی که رویه کشورها ناچیز یا متناقض است پدید می‌آید»^{۵۱}.

به همین ترتیب، درست است که رویه‌های عملی و فیزیکی مبنی بر حمایت دولت‌ها از قاعده

48. *Ibid.*, para. 180.

49. *Ibid.*, para. 205.

۵۰. رنجبریان، امیرحسین و رضوان باقرزاده؛ «شناخت قانون‌سازی بین‌المللی در پرتو ملاحظه کلی قانون‌سازی در علم حقوق»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۴، ۱۳۹۵، ص ۱۸۰.

51. International Tribunal for The Prosecution of Persons Responsible for Serious Violations of International Humanitarian Law Committed in the Territory of Yugoslavia Since 1191, Case No. IT-95-16-T, 14 January 2000, para. 527.

و نظریه جدایی چاره‌ساز چندان زیاد نیست اما به نظر می‌رسد جنبه اخلاقی این نظریه که به دنبال حمایت از مردم تحت ستم و معرفی راه‌حلی جایگزین و چاره‌ساز برای پایان‌بخشیدن به ستم حکومت مرکزی بوده، می‌تواند ضعف رویه عملی را پوشش داده و در نتیجه بتوان بنا بر ملاحظات انسانی و رعایت وجدان عمومی، از وجود قاعده عرفی دال بر پذیرش جدایی چاره‌ساز با تکیه بر عنصر معنوی سخن راند.

از سوی دیگر، باید به نقش مهم آرای قضایی در مشروعیت‌بخشی به نظریه جدایی چاره‌ساز به صورت ویژه تأکید کرد.

لازم به توضیح است که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «مصونیت‌های صلاحیتی دولت»، جهت احراز دامنه قاعده مصونیت دولت، به حقوق بین‌الملل عرفی استناد کرد و در این ارتباط به اشکال و قالب‌های مختلف رویه، از جمله قوانین ملی در موضوع مصونیت دولت‌ها و آرای محاکم داخلی در همان ارتباط استناد کرد. پس از آنکه دیوان نتوانست از رهگذر بررسی قوانین داخلی دولت‌ها به رویه واحد و منسجمی در خصوص وجود استثنائاتی بر قاعده مصونیت دولت‌ها نسبت به اقدامات متخلفانه نیروهای مسلح آن‌ها در نتیجه اعمال «استثنای شبه جرم»، دست پیدا کند، بررسی رویه دولت‌ها از رهگذر آرای محاکم داخلی را مناسب‌ترین و مفیدترین رویه در ارتباط با این موضوع دانست و خاطر نشان کرد: «در ارتباط با این پرونده، دیوان معتقد است که مرتبط‌ترین و مناسب‌ترین رویه را باید در آن دسته از آرای محاکم قضایی ملی دید که به این سؤال پرداخته‌اند که آیا دولت در رسیدگی‌های مربوط به اقداماتی که ادعا می‌شود در خلال مخاصمات مسلحانه توسط نیروهای مسلح او ارتکاب یافته است، از مصونیت برخوردار می‌شود؟»^{۵۲} دیوان با بررسی تمامی آرای قضایی (جز آرای محاکم ایتالیایی علیه آلمان که موضوع دعوای مورد بحث در دیوان بودند) به این نتیجه رسید که «رویه دولت‌ها در قالب آرای قضایی از این فرضیه حمایت می‌کند که مصونیت دولت‌ها بابت اعمال حاکمیتی، آن دسته از دعوای مدنی را نیز شامل می‌شود که به خواسته پرداخت غرامت بابت اقدامات متخلفانه نیروهای مسلح در دوران مخاصمه مربوط می‌شوند که منتهی به سلب حیات، آسیب جسمی یا صدمه به اموال شده‌اند».^{۵۳}

در موضوع «مشروعیت جدایی یکجانبه در وضعیت غیراستعماری» نیز به نظر می‌رسد که بررسی آرای قضایی، مناسب‌ترین و مفیدترین شکل رویه جهت احراز قاعده قابل اعمال در نظام حقوق بین‌الملل عرفی باشد زیرا بدیهی است که موضع رسمی دولت‌ها (از جمله در لوایح و مواضع آن‌ها در محاکم بین‌المللی) در این موضوع، به واسطه منافع متضاد و ساختار متفاوت یا واحد قومی آن کشورها متفاوت بوده و هیچ‌گاه رویه منسجم و یک‌دست دولت‌ها در این ارتباط ایجاد نخواهد

52. ICJ Judgment, Jurisdictional Immunities of the State, 3 February, 2012, para. 73.

53. *Ibid.*, para. 77.

شد. در نتیجه این تشتت، نمی‌توان موضع حقوق بین‌الملل عرفی را در باب موضوع مشروعیت جدایی یکجانبه، از عملکرد رسمی دولت‌ها استخراج کرد. مثلاً دولت‌هایی که با درخواست‌های تجزیه‌طلبانه یا مطالبات گریز از مرکز مواجه بوده‌اند اصولاً از رهیافت «ممنوعیت مطلق جدایی یکجانبه» حمایت می‌کنند و تحت هیچ شرایطی، جدایی یکجانبه را به رسمیت نمی‌شناسند اما دولت‌هایی که با این تهدیدات مواجه نیستند یا بافت چندملیتی یا چندقومیتی ندارند، با پذیرش نظریه جدایی چاره‌ساز یا «سکوت حقوق بین‌الملل» مشکلی ندارند. بررسی عملکرد دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در شناسایی رسمی دولت جدیدالتأسیس کوزوو به‌روشنی این مدعا را ثابت می‌کند. دولت‌های عضو این اتحادیه اصولاً در مواضع سیاست خارجی از رویکرد واحدی تبعیت می‌کنند و به همین واسطه، دارای نهادی به نام «مقام عالی‌رتبه اتحادیه اروپا برای روابط خارجی و سیاست امنیتی» هستند.

سیاست کلی این اتحادیه، شناسایی دولت کوزوو بود اما از میان ۲۸ دولت عضو اتحادیه اروپا، دولت‌های اسپانیا، قبرس، یونان، رومانی و اسلواکی از شناسایی کوزوو خودداری کرده‌اند. دلیل عدم شناسایی کوزوو توسط آن دولت‌ها به مطالبات جدی تجزیه‌طلبانه در آن کشورها مربوط می‌شود و دولت‌های مذکور از ترس ایجاد انگیزه و مشوق جدایی‌طلبی در کشورهای خود، از شناسایی دیگر موارد جدایی یکجانبه در کشورهای دیگر خودداری کرده و بر همین اساس از سیاست کلی اتحادیه اروپا در حمایت از کوزوو نیز تبعیت نکردند. اسپانیا با درخواست‌های جدی تجزیه‌طلبانه در مناطقی مانند باسک، کاتالونیا، گالیسیا، کاستیل و والنسیا مواجه است. شمال جزیره قبرس از سال ۱۹۸۴ تا کنون پس از مداخله نظامی ترکیه از آن کشور جدا شده و اقلیت ترک ساکن در شمال، دولت خودخوانده «جمهوری ترک قبرس شمالی» را اعلام کرده‌اند و تا کنون نیز به‌صورت دولت دوفاکتو به حیات خود ادامه داده است. یونان از اقدامات تجزیه‌طلبانه در منطقه مقدونیه به‌شدت نگران است. این نگرانی آن‌چنان شدید است که یونان، دولت جمهوری مقدونیه را تحت فشار گذاشته است که از این نام استفاده نکند تا تحركات تجزیه‌طلبانه و وحدت‌طلبانه با آن کشور در منطقه مقدونیه یونان تحریک نشود. تحت همین فشارها، نام رسمی کشور جدیدالتأسیس مقدونیه (که از جمهوری‌های سابق یوگسلاوی بود)، در سازمان ملل متحد، «جمهوری سابق مقدونیه یوگسلاوی» است. اقلیت مجار در جنوب اسلواکی و رومانی از دیرباز خواهان جدایی از آن کشورها بوده‌اند. همچنین رومانی با تقاضای جدی جدایی در منطقه *ترانسیلوانیا* روبه‌روست. بنابراین مواضع متضاد دولت‌ها در پذیرش مشروعیت جدایی یکجانبه در سایر مناطق دنیا قابل درک است و از رهگذر بررسی مواضع رسمی دولت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توان قاعده عرفی را در این ارتباط استخراج کرد.

از سوی دیگر، نظر به اینکه در تمامی آرای قضایی در محاکم منطقه‌ای (کمیسیون آفریقایی حقوق بشر) و محاکم قضایی داخلی (دیوان عالی کانادا در قضیه کیبک) که به‌صورت خاص به

موضوع مقاله حاضر مربوط می‌شوند، محاکم مربوطه از نظریه جدایی چاره‌ساز حمایت کرده‌اند و هیچ رأی مغایری صادر نشده است، می‌توان مدعی شد که جدایی یکجانبه در صورتی که واجد شرایط جدایی چاره‌ساز باشد، مشروع خواهد بود.

۲. آستانه مورد نیاز برای اعمال حق جدایی چاره‌ساز

در این قسمت با استناد به رویه قضایی و لوایح کتبی کشورها در قضیه رأی مشورتی کوزوو و دکتین حقوقی، آستانه لازم برای جدایی چاره‌ساز تعیین می‌شود.

کریستوفر بورگن بر این دیدگاه است که هر تلاشی برای مطالبه جدایی به منظور چیره‌شدن بر تمامیت ارضی باید حداقل نشان دهد که ۱- جدایی‌طلبان مردم هستند ۲- کشوری که آن‌ها از آن جدا می‌شوند، به‌طور جدی حقوق بشر آن‌ها را نقض کرده است و ۳- جبران‌های مؤثر دیگری طبق حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل وجود نداشته باشد.^{۵۴}

فیرستین اظهار می‌دارد که ادعای معتبر (منطقی) برای جدایی به منظور پیروزی بر تمامیت ارضی باید حداقل نشان دهد که ۱- جدایی‌طلبان مردم هستند ۲- کشوری که می‌خواهند از آن جدا شوند به‌طور جدی حقوق بشرشان را نقض کرده است ۳- هیچ جبران مؤثر دیگری طبق حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل وجود ندارد.^{۵۵}

احتمالاً جامع‌ترین معیار برای حق جدایی چاره‌ساز را دوگارد و ریک مشخص کرده‌اند «۱- باید مردمی وجود داشته باشند که اگرچه نسبت به بقیه کشور اصلی (مادر) اقلیت عددی هستند، در بخشی از سرزمین آن کشور، اکثریت باشند ۲- کشوری که مردم مذکور آرزو دارند از آن جدا شوند، باید آن مردم را در معرض بی‌عدالتی‌های فاحش که شامل الف) نقض‌های فاحش یا انکار حق تعیین سرنوشت داخلی مردم مذکور ب) نقض فاحش و گسترده حقوق اساسی بشر اعضای آن مردم است قرار داده باشد ۳- باید جبران‌های معقول و مؤثر برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف وجود نداشته باشد.»^{۵۶}

«مردم» حق تعیین سرنوشت دارند و تنها گروهی از مردم می‌توانند از حق جدایی چاره‌ساز (با اجتماع سایر شرایط) برخوردار شوند که به‌صورت متمرکز در قسمتی از سرزمین یک کشور سکونت داشته باشند. در واقع، آن دسته از اقلیت‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی که در سراسر کشور پراکنده هستند، هیچ حقی بر جدایی از کشور موجود ندارند، ولی اگر بخشی از جمعیت یک کشور

54. Borgen, Christopher J., "Kosovo's Declaration of Independence: Self-Determination, Secession and Recognition", <http://www.asil.org/insights080229.cfm>, vol. 12, 2008, p. 2.

55. Fierstein, Daniel, "Kosovo's Declaration of Independence: an Incident Analysis of Legality, Policy and Future Implications", *Boston University Law Journal*, 2008, p. 422.

56. Dugard, John and David Raic, "The Role of Recognition in the Law and Practice of Secession", in: *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006, p. 109.

که در قسمتی از سرزمین آن کشور به صورت مجتمع سکونت دارند و به‌عنوان مردم شناخته می‌شوند در شرایطی که در ذیل خواهد آمد، قرار بگیرند ممکن است حق بر جدایی داشته باشند. نویسندگان این مقاله با بررسی رویه قضایی و رویه دولت‌ها و دکتترین به این نتیجه رسیده‌اند که برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت‌های غیراستعماری (حق جدایی چاره‌ساز) باید دو شرط و عنصر دیگر را در نظر گرفت:

- ۱- نقض گسترده حقوق اساسی بشر و تبعیض نظام‌مند و انکار حق تعیین سرنوشت داخلی
- ۲- عدم امکان جبران و ترمیم خسارات گذشته و فقدان راه‌حل جایگزین جدایی

۱-۲. نقض گسترده حقوق اساسی بشر و تبعیض نظام‌مند و انکار حق تعیین سرنوشت داخلی

نقض گسترده حقوق بشر، به‌عنوان شرط ماهوی لازم و آستانه مادی ضروری جهت ایجاد حق جدایی یکجانبه نام برده می‌شود. در این قسمت، آستانه مادی لازم جهت ایجاد حق تعیین سرنوشت خارجی ابتدا از منظر حقوق دانان و رویه مراجع قضایی یا شبه قضایی داخلی و بین‌المللی و سپس از رهگذر بررسی عملکرد دولت‌ها (به‌صورت خاص با بررسی لوایح کتبی و نظرات شفاهی کشورها در قضیه رأی مشورتی کوزوو)، بررسی می‌شود.

الف. دکتترین و رویه مراجع قضایی و شبه قضایی داخلی و بین‌المللی

همان‌گونه که آلن بوکنان خاطر نشان کرده است، آستانه لازم جهت تحقق حق تعیین سرنوشت خارجی از نقطه نظر نویسندگان متفاوت است. بعضی تنها الحاق ظالمانه، ژنوسید یا نقض گسترده اساسی‌ترین حقوق افراد را برای توجیه جدایی یکجانبه کافی می‌دانند. گروهی نیز بی‌اعتنایی حکومت مرکزی به بهره‌مندی اقلیت‌ها از خودمختاری و خودگردانی یا نقض اختیارات خودگردانی موجود را جهت ایجاد حق جدایی کافی می‌دانند.^{۵۷} همچنین اعمال سیاست آپارتاید و تبعیض نژادی نیز می‌تواند حق بر جدایی یکجانبه را برای گروه تحت ستم ایجاد کند.

در واقع به نظر می‌رسد که دو آستانه بالا و متوسط جهت ایجاد حق جدایی چاره‌ساز مطرح شده است. در آستانه بالا، جدایی تنها در فرضی ایجاد می‌شود که حکومت مرکزی با ارتکاب ژنوسید، خواهان نابودی آن گروه شده و اقداماتی در این راستا انجام داده است اما در آستانه متوسط، اگر حکومت مرکزی از تأمین معنادر حق تعیین سرنوشت متعلق به گروه خواهان جدایی، استنکاف ورزد و حقوق فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن‌ها را به نحو برابر با اکثریت تأمین نکند و از تأمین

57. Buchanan, Allen, "Uncoupling Secession from Nationalism and Intrastate Autonomy from Secession", in *Negotiating Self-Determination*, edited by Hurst Hannum and Eileen F. Babbit, Lexington Books, 2005, p. 83.

مطالبات ناظر بر خودگردانی در سرزمین محل سکونت آن‌ها خودداری کند، حق بر جدایی ایجاد می‌شود.

به عبارت دیگر، گروهی از محققان، حق جدایی برای مردم تحت ستم را تنها در صورتی محقق می‌بینند که موجودیت فیزیکی یا بیولوژیکی آن‌ها از سوی حکومت مرکزی به صورت جدی تهدید شود یا آنکه اعضای گروه مورد بحث به جهت تعلق هویتی‌شان مورد آزار و شکنجه قرار گیرند. مثلاً هانوم فرض می‌کند که اگر دکتترین جدایی چاره‌ساز در سیستم حقوقی بین‌المللی پذیرفته شود، حقوق بین‌الملل باید حق بر جدایی را تنها در شرایط استثنایی، یعنی زمانی که موجودیت فیزیکی گروه متمرکز سرزمینی توسط نقض‌های حقوق بنیادین تهدید شود، به رسمیت بشناسد.^{۵۸} اما گروهی دیگر از پژوهشگران یا مراجع قضایی یا شبه‌قضایی داخلی یا بین‌المللی، انکار نظام‌مند، گسترده و منظم حقوق مدنی و سیاسی (عدم پذیرش حق مشارکت سیاسی گروه تحت ستم) را نیز جهت ایجاد حق جدایی یکجانبه کافی می‌دانند. «به نظر می‌رسد که کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم در قضایای کاتانگا و مردم کامرون جنوبی، نقض فاحش حقوق مدنی و سیاسی مردم مذکور را موجب حق جدایی برای آن‌ها دانسته است».^{۵۹}

همان گونه که گفته شد، مبنای حقوقی ایجاد حق جدایی چاره‌ساز، شرط محافظ مندرج در اعلامیه روابط دوستانه مجمع عمومی است. بسیاری از نویسندگان معتقدند که مفهوم مخالف شرط محافظ مذکور آن است که هر حکومتی که مطابق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم رفتار نکند و تمامی گروه‌های مختلف قومی و مذهبی را در ساختار قدرت نمایندگی نکند، نمی‌تواند از امتیاز حفظ تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی کشور برخوردار شود. به عبارت دیگر، اگر کشور به طور مداوم حق تعیین سرنوشت داخلی مردم را انکار کند، حق‌اش بر تمامیت ارضی را از دست می‌دهد و مردم تحت ستم، از جدایی یکجانبه به‌عنوان حقی جایگزین و جبرانی بهره‌مند خواهند شد.^{۶۰}

آنتونیو کاسسه با پذیرش این تفسیر درباره شرایط جدایی چاره‌ساز می‌نویسد: «جدایی در صورتی مشروع است که مقامات حکومت مرکزی به‌طور مداوم از اعطای حق مشارکت به گروه مذهبی یا نژادی دریغ ورزند و به‌طور نظام‌مند حقوق اساسی‌شان را نادیده گیرند و هرگونه امکان دستیابی به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات را در چارچوب سیاسی نپذیرند».^{۶۱} وی اضافه می‌کند که باید موارد نقض فاحش حقوق اساسی بشر، بارها روی داده و امکان هرگونه راه‌حل مسالمت‌آمیز اختلافات از

58. Hannum, Hurst, "Rethinking Self-Determination", *Virginia Journal of International Law*, vol. 34, 1993, p. 47.

59. Dugard, John and David Raic, *op. cit.*, p. 108.

60. *Ibid.*, p. 137.

61. Cassese, Antonio, *Self-Determination of People: A Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995, p. 119.

بین رفته باشد.^{۶۲}

شاختر نیز طرح مشابهی پیشنهاد می‌کند: «الف) جامعه مدعی جدایی باید هویتی مجزا از دیگر اتباع آن کشور داشته و در منطقه‌ای سکونت داشته باشد که به‌صورتی گسترده از جدایی حمایت می‌کنند. ب) اعضای آن جامعه در معرض تبعیض نظام‌مند سیاسی یا اقتصادی قرار گرفته باشند. ج) حکومت مرکزی پیشنهادهای معقول را برای تأمین خودمختاری و حفظ حقوق اقلیت‌ها برای جامعه مذکور رد کرده باشد».^{۶۳}

پروفسور جمیز کرافورد نیز می‌نویسد: «جدایی چاره‌ساز در مورد کشوری مطرح می‌شود که اصل حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت مردم را رعایت نمی‌کند؛ یعنی در فرضی که حق گروه یا مردم خاصی در داخل یک کشور، در داشتن هر نوع نقش در حکومت، خواه از طریق نهادهای محلی یا نهادهای عام دولتی به‌صورت کامل انکار می‌شود».^{۶۴}

دوگارد و رایک نیز معتقدند کشوری که مردمی خواهان جدایی از آن هستند، باید آن‌ها را در معرض ظلم و بی‌عدالتی فاحش، شامل نقض جدی یا انکار حق تعیین سرنوشت داخلی آن‌ها، نقض جدی و گسترده حقوق اساسی بشر قرار داده باشد.^{۶۵}

از دکتین حقوقی چنین استنباط می‌شود که شرط بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی یکجانبه) برای «مردم تحت ستم»، تلاش حکومت مرکزی برای نابودی فیزیکی گروه مزبور نیست، بلکه صرف ممانعت دولت از مشارکت آن‌ها در ساختار سیاسی دولت و نقض حقوق اساسی آن‌ها، مجوز جدایی را به مردم تحت ستم خواهد داد.

همین قرائت و برداشت از شرط محافظ مندرج در بیانیه روابط دوستانه، مورد تأیید «کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم» قرار گرفته است. کمیسیون در قضیه کنگره مردم کاتانگا در سال ۱۹۹۵ به امکان جدایی یکجانبه در موارد نقض آشکار و شدید حقوق بشر یا انکار حق مشارکت مردم کاتانگا، آن‌چنان که در بند ۱ ماده ۱۳ منشور آفریقایی آمده است، در دولت مرکزی، اذعان کرد. به عبارت دیگر، کمیسیون اعتقاد داشت که مردم کاتانگا باید حق تعیین سرنوشت‌شان را در داخل کشور زئیر اعمال کنند، مگر اینکه بتوانند به‌طور روشن نشان دهند که حقوق بشری‌شان به‌طور فاحش توسط دولت مرکزی نقض شده و حق آن‌ها برای مشارکت در دولت انکار شده

62. *Ibid.*, p. 120.

63. Schachter, Oscar, "Micronationalism and Secession", in: *Recht Zwischen Umbruch und Bewahrung*, Berlin, 1995, p. 185.

64. Crawford, James, *Creation of States in International Law*, 2nd edition, Oxford University Press, 2006, p. 119.

65. Dugard, John and David Raic, "The Role of Recognition in the Law and Practice of Secession", in: *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, *op. cit.*, p. 109.

است.^{۶۶}

در قضیه کیبک نیز دیوان عالی کانادا با استناد به نظر حقوق‌دانان، ایجاد حق بر جدایی را در صورتی ممکن دانست که مردم تحت ستم از اعمال مؤثر حق تعیین سرنوشت داخلی محروم شده و هیچ‌گونه سازوکاری برای احقاق حق آن‌ها وجود نداشته باشد. در این صورت، جدایی به‌عنوان آخرین راه‌حل، مشروع خواهد بود.^{۶۷}

به نظر می‌رسد که در رویه مراجع قضایی داخلی و مراجع شبه‌قضایی منطقه‌ای، از آستانه متوسط حمایت شده است و حق جدایی چاره‌ساز در صورت انکار حق تعیین سرنوشت داخلی و انکار مشارکت گروه اقلیت در ساختار قدرت (حداقل در سطح منطقه و سرزمین محل سکونت آن‌ها) به وجود خواهد آمد و ضرورتی ندارد که آستانه بی‌عدالتی و ظلم به گروه خواستار جدایی، به ارتکاب جنایت ژنوسید و جنایت علیه بشریت علیه آن‌ها رسیده باشد.

ب. رویه دولت‌ها

در اینجا مدرکی که نشانگر رویه دولت‌ها در حوزه مورد بحث باشد، لوایح کتبی یا اظهارات شفاهی دولت‌ها در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «مطابقت اعلامیه استقلال کوزوو با مقررات حقوق بین‌الملل» است. گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل در موضوع «تعیین قواعد عرفی حقوق بین‌الملل»، در گزارشی که به تأیید مجمع عمومی کمیسیون نیز رسیده است، از لوایح کتبی دولت‌ها در مراجع قضایی بین‌المللی یا منطقه‌ای به‌عنوان یکی از مدارک مسلمی که بیانگر رویه^{۶۸} است یاد می‌کند.^{۶۹}

در لوایح کتبی چندین دولت، به آستانه لازم برای تحقق ادعای برخورداری از حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی یکجانبه) اشاره شد. در اینجا نیز اختلاف‌نظر میان دولت‌ها در مورد آستانه مورد نظر وجود داشت. در واقع، برخی دولت‌ها حامی تعیین آستانه‌ای متوسط، و تعداد محدودتری از دولت‌ها طرفدار تعیین آستانه بالا در این ارتباط بودند.

برخی دولت‌ها انکار حق مشارکت «مردم تحت ستم» را در اداره امور خود یا کشور (حق تعیین سرنوشت داخلی) یا نقض حقوق اساسی بشر را جهت ایجاد حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی یکجانبه) کافی می‌دانستند. در این ارتباط می‌توان به لوایح کشورهای هم‌چون آلبانی، آلمان، هلند، سوئیس، ایرلند و استونی اشاره کرد.

66. *Katangese Peoples Congress v. Zaire*, African commission on human and peoples rights, comm. No.75/92(1995), *op. cit.*, para. 6.

67. Reference re Secession of Quebec, S.C.R.217 (Supreme Court of Canada), *op. cit.*, para. 134.

68. Practice

69. Wood, M., Special Rapporteur, International Law Commission, Second Report on Identification of Customary International Law, A/CN.4/672.2014, para. 42(b).

نماینده دولت آلبانی در نظریه شفاهی خود در محضر دیوان بین‌المللی دادگستری اظهار داشت: «در مواردی که بهره‌مندی از حقوق مدنی و سیاسی به‌طور فاحش و نظام‌مند نقض و ملتی از مشارکت کامل در حیات سیاسی و اداره کشور منع شود، هیچ ممنوعیتی در حقوق بین‌الملل علیه جدایی‌طلبی وجود ندارد. این امر در شرط محافظ قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی هم مندرج است. در واقع، اصل تمامیت ارضی تحت شرایط تبعیض نظام‌مند و انکار رفتار برابر، مانع جدایی‌طلبی نیست».^{۷۰}

آلمان در لایحه کتبی‌اش تأکید کرد که هیچ‌کس این ادعا را ندارد که هر گروهی که قادر به اثبات نوعی تبعیض هرچند کوچک بین خود و اکثریت باشد، حق بر جدایی دارد.^{۷۱} آلمان ادعا می‌کرد که به منظور اینکه حق بر جدایی به وجود آید، باید دو شرط وجود داشته باشد: ۱- حق تعیین سرنوشت داخلی به‌صورت مستمر و شدید انکار شده و ۲- آخرین راه چاره در برابر انکار مداوم حق تعیین سرنوشت داخلی باشد.^{۷۲} همچنین نماینده آلمان در نظریه شفاهی‌اش بیان می‌دارد: «درست است که حق تعیین سرنوشت برای ثبات نظام بین‌المللی باید در چارچوب ساختار سیاسی موجود کشور اعمال شود، اما اگر جدایی در جریان انکار طولانی‌مدت (مداوم)، همه‌جانبه و سرکوب‌گرانه حق تعیین سرنوشت داخلی اعمال شود مشروع است».^{۷۳}

نماینده هلند نیز در اظهارات شفاهی، حق تعیین سرنوشت خارجی را تنها در جایی که دولت مرکزی، نماینده همه مردم متعلق به آن سرزمین نباشد و حقوق اساسی بشری آن مردم را انکار کند، قابل اعمال دانست.^{۷۴}

سوئیس هم در لایحه کتبی خود آورده است: «مطابق دکترین غالب، ممکن است مردم در شرایط استثنایی، در صورتی که دولت مرکزی به‌طور نظام‌مند و شدید، حق تعیین سرنوشت داخلی مردم را به دلیل ویژگی‌های متمایز آن‌ها نقض کند، به نحوی که همزیستی آن گروه با دیگر مردم امکان‌پذیر نباشد، حق تعیین سرنوشت خارجی را اعمال کنند. انکار حق جدایی مردم در چنین وضعیتی به معنای انکار اثر واقعی حق تعیین سرنوشت خواهد بود».^{۷۵}

ایرلند نیز در لایحه کتبی‌اش می‌نویسد: «حق بر جدایی، صرفاً هنگامی ایجاد می‌شود که مردم مذکور در معرض سرکوب توسط حکومت مرکزی یا گروه اکثریت قرار گیرند، به نحوی که به‌واسطه تبعیض نظام‌مند، ادامه سکونت و زندگی در آن کشور بسیار سخت^{۷۶} و شرایط به نحوی باشد که

70. Oral Statement of Albania, 2009, para. 8.

71. WS of Germany, 2009, para. 34.

72. WS of Germany, 2009, para. 35.

73. Oral Statement of Germany, 2009, para. 32.

74. Oral Statement of Netherlands, 2009, para. 7.

75. WS of Swiss, 2009, para. 66.

76. WS of Ireland, 2009, para. 30.

گروه تحت ستم از اعمال مؤثر حق تعیین سرنوشت داخلی محروم شده باشد».^{۷۷}

جمهوری استونی نیز انکار حق تعیین سرنوشت داخلی را مجوز جدایی یکجانبه دانسته و در لایحه کتبی‌اش می‌نویسد: «در موارد بسیار خاص، اگر جدایی یکجانبه، تنها راه چاره در برابر انکار جدی و مستمر حق تعیین سرنوشت داخلی بوده و امکان حل‌وفصل مسالمت‌آمیز آن وضعیت وجود نداشته و جدایی تنها امکان حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی باشد مشروع خواهد بود».^{۷۸}

از سوی دیگر، برخی دولت‌ها آستانه بالایی را جهت تحقق حق تعیین سرنوشت خارجی (جدایی یکجانبه) لازم می‌دانستند و صرف نقض اساسی حقوق مدنی و سیاسی یا انکار حق مشارکت در امور محلی و ملی کشور (یا همان حق تعیین سرنوشت داخلی) را برای ایجاد حق جدایی یکجانبه کافی نمی‌دانستند. در این ارتباط می‌توان به رویکرد کشورهای همچون روسیه، رومانی و لهستان در لوایح کتبی یا اظهارات شفاهی‌شان در قضیه کوزوو استناد کرد.

روسیه در لایحه کتبی خود ضمن اذعان بر امکان استخراج حق جدایی چاره‌ساز از شرط محافظ مندرج در بیانیه روابط دوستانه می‌نویسد: «فدراسیون روسیه در این خصوص بر این عقیده است که هدف اصلی و اولیه شرط محافظ، این بوده است که تمامیت ارضی کشورها را تضمین کند. در عین حال، روسیه می‌پذیرد که می‌توان از شرط محافظ در شرایط بسیار خاص به‌عنوان مجوز جدایی یکجانبه استفاده کرد. با این حال، آن شرایط باید محدود به شرایط حاد واقعی، مانند حمله مسلحانه تمام‌عیار توسط کشور مادر و تهدید موجودیت مردم تحت ستم باشد».^{۷۹}

نماینده دولت رومانی در بیانیه شفاهی خود تصریح کرد: «استثنای جدایی چاره‌ساز به‌وضوح تنها باید در وضعیت‌های خاص اعمال شود یعنی در مواردی که جمعیت خواهان جدایی، در معرض نقض فاحش حقوق بشر یا دیگر اشکال سرکوب قرار گرفته و عامدانه آن‌ها را از اعمال حق تعیین سرنوشت‌شان در کنار دیگر جمعیت کشور منع کرده باشند».^{۸۰}

لهستان نیز در لایحه کتبی خود آورد که «حق جدایی چاره‌ساز بر فرضی استوار است که حکومت مرکزی، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی مردمی را که در سرزمینش ساکن هستند به‌طور جدی نقض کرده باشد. آن نقض‌ها ممکن است شامل ژنوسید، جنایات علیه بشریت، جنایت جنگی و دیگر نقض‌های فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه باشد».^{۸۱}

بنابراین به نظر می‌رسد از نظر کشورهای دسته دوم، حق جدایی چاره‌ساز، زمانی ایجاد خواهد شد که علاوه بر نقض نظام‌مند حقوق اساسی بشری مردم تحت ستم، توسط حکومت مرکزی یا

77. *Ibid.*, para. 32.

78. WS of Stonia, 2009, para. 2(1).

79. WS of Russia, 2009, para. 88.

80. Oral Statement of Romania, 2009, para. 24.

81. WS of Poland, 2009, para. 6(5).

گروه اکثریت، جنایات مهم بین‌المللی همچون ژنوسید و جنایت علیه بشریت نیز روی داده باشد و موجودیت فیزیکی آن گروه در معرض خطر و نابودی باشد. در این صورت، دولت مرکزی به دلیل عدم انجام وظیفه خود در حفظ امنیت و جان بخشی از مردم تحت حاکمیتش، حق حفظ تمامیت ارضی در آن قسمت از سرزمین خود را از دست می‌دهد و مردم تحت ستم از حق تشکیل کشور مستقل جهت پاسداری از موجودیت خود برخوردار خواهند شد.

دیوان بین‌المللی دادگستری از بررسی نظریه «جدایی چاره‌ساز» در رأی مشورتی کوزوو استنکاف ورزید اما برخی قضاات همچون قاضی یوسف و قاضی ترینداد در رأی انفرادی خود، با اشاره به این نظریه، از آن حمایت کردند. قاضی یوسف در نظر انفرادی خود، با تلفیق رویکرد هر دو دسته از کشورها، نقض امنیت انسانی و فیزیکی و انکار حق مشارکت در ساختار سیاسی را توأمان لازم دانست تا حق جدایی چاره‌ساز ایجاد شود.

از نظر قاضی یوسف برای اینکه وضعیتی، مطالبه تعیین سرنوشت خارجی را مشروعیت ببخشد، معیارهایی از جمله وجود تبعیض علیه مردم، آزار و شکنجه آن‌ها به خاطر ویژگی‌های قومی و نژادی‌شان و انکار ساختار سیاسی خودمختار و مشارکت در دولت لازم است و در این میان تصمیم شورای امنیت برای دخالت می‌تواند معیار اضافی برای ارزیابی شرایط استثنایی باشد.^{۸۲}

به نظر می‌رسد امروزه این اندیشه که در موارد سرکوب شدید و تبعیض گسترده، حق بر جدایی باید به‌طور استثنایی به مردم اعطا شود، از حمایت فزاینده‌ای برخوردار شده است.^{۸۳}

۲-۲. عدم امکان جبران و ترمیم خسارات گذشته و فقدان راه‌حل جایگزین

جدایی

نظر به این واقعیت که حقوق بین‌الملل، خواهان تداوم نظم و امنیت مستقر در جامعه بین‌المللی است و به‌صورت کلی از تمامیت ارضی و موجودیت دولت‌های مستقل حمایت می‌کند، حق جدایی یکجانبه تنها به‌عنوان حقی ثانویه و در شرایط خاص و استثنایی پدیدار می‌شود و تنها در صورتی می‌توان از آن استفاده کرد که ظلم و بی‌عدالتی و نقض جدی و گسترده حقوق بشر و حقوق بشردوستانه به آستانه‌ای رسیده باشد که امکان همزیستی میان اکثریت و اقلیت را از میان برده و هیچ راه‌حل مؤثر و واقعی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعه باقی نمانده باشد.^{۸۴}

82. Separate Opinion of Judge Yusuf, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010, para. 16.

83. Hilpold, Peter, "Self-determination and Autonomy: Between Secession and International Self-Determination" *International Journal on Minority and Group Rights*, vol. 24, 2017, p. 322.

84. Dugard, John and David Raic, *op. cit.*, p. 109.

در این بخش نیز همچون قسمت قبل، ضرورت استفاده از حق جدایی چاره‌ساز به‌عنوان آخرین راه چاره، در دو قسمت بررسی می‌شود:

الف. دکترین و رویه مراجع قضایی

حقوق‌دانان حامی نظریه جدایی چاره‌ساز، جدایی یکجانبه را تنها در صورتی مشروع می‌دانند که مذاکرات میان حکومت مرکزی و گروه اقلیت خواهان جدایی برای جبران و ترمیم خسارات گذشته به نتیجه نرسد و طرفین به بن‌بست برسند.^{۸۵}

در این ارتباط پروفیسور تاموشات می‌نویسد: «حقوق بین‌الملل باید به جدایی به‌عنوان آخرین راه‌حل، بعد از اینکه کلیه روش‌های به‌کاررفته برای تغییر با شکست مواجه شده باشد، مجوز بدهد».^{۸۶}

مدافعان حق بر جدایی چاره‌ساز، قویاً استدلال می‌کنند که جدایی یکجانبه باید آخرین راه چاره باشد، و همان‌گونه که کاسسه خاطر نشان ساخته است «هرگونه مجوز برای جدایی باید مضیق تفسیر شود».^{۸۷}

کمیسیون آفریقایی حقوق بشر نیز همچون دیوان عالی کانادا بر این ویژگی تأکید کرده است. دیوان عالی کانادا در قضیه کبک می‌نویسد: «اساس نظریه جدایی چاره‌ساز این است که هرگاه مردمی از اعمال مؤثر حق تعیین سرنوشت در داخل کشور محروم باشند، به‌عنوان آخرین چاره، از حق جدایی بهره‌مند می‌شوند».^{۸۸}

قاضی یوسف نیز در رأی جداگانه‌اش می‌نویسد: «حتی اگر تمامی شرایط استثنایی نیز موجود باشد، باز هم حق جدایشن به‌خودی‌خود به وجود نمی‌آید، بلکه باید تمامی راه‌های ممکن برای تحقق حق تعیین سرنوشت داخلی خاتمه یافته باشد».^{۸۹}

ب. رویه دولت‌ها

رویه دولت‌ها که همچون قسمت‌های دیگر در قالب لوایح دولت‌ها در رأی مشورتی کوزوو بررسی می‌شود نیز بر این نکته تأکید دارد که جدایی باید آخرین راه چاره باشد. در لایحه کتبی لهستان آمده است: «حق جدایی چاره‌ساز تنها به‌عنوان آخرین راه چاره و هنگامی که برای حمایت از

85. Ryngaert, Cerdic and Christine Griffioen, *op. cit.*, p. 585.

86. Tomuschat, Christian, "Self-Determination in a Post-Colonial World", in: *Modern Law of Self-Determination*, edited by Christian Tomuschat, 1st ed., Springer, 1993, p. 41.

87. Cassese, Antonio, *Self-Determination of People: A Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995, p. 112.

88. Reference re Secession of Quebec, S.C.R.217 (Supreme Court of Canada), *op. cit.*, para. 134.

89. Separate Opinion of Judge Yusuf, *op. cit.*, 2010, para. 16.

ساکنان سرزمین از اعمال ناعادلانه کشور میزبان‌شان ضروری باشد، مطرح می‌شود.^{۹۰} دولت سوئیس نیز آستانه را این‌گونه اعلام می‌دارد که «تا حدی که گروه مذکور بیش از آن نتواند در کشور مزبور بماند».^{۹۱}

روسیه هم در لایحه کتبی‌اش نوشت: «حق بر جدایی چاره‌ساز، وقتی مطرح می‌شود که تمام احتمالات (امکانات) برای حل مشکل در چارچوب کشور موجود به آخر رسیده باشد و جدایی، آخرین اقدام یا آخرین راه چاره توصیف شود و همه تلاش‌ها به منظور حل و فصل تنش بین کشور مادر و جامعه قومی مزبور در چارچوب کشور موجود، انجام گرفته باشد».^{۹۲}

جمهوری استونی نیز در لایحه کتبی‌اش بر این رهیافت تأکید کرده است که جدایی چاره‌ساز باید آخرین راه چاره باشد: «جدایی ممکن است به‌طور استثنایی در برخی موارد، مشروع باشد. آن جدایی باید تنها راه چاره در برابر انکار جدی و مستمر حق تعیین سرنوشت داخلی بوده و امکان دیگری برای حل وضعیت وجود نداشته باشد و از جدایی به‌عنوان آخرین راه چاره استفاده شود و باید دیگر راه‌های ممکن برای حل وضعیت به پایان رسیده باشد».^{۹۳}

هلند در لایحه کتبی خود بر جدایی به‌عنوان آخرین راه چاره تأکید می‌کند: «باید همه چاره‌های مؤثر برای دستیابی به حل و فصل به آخر رسیده باشد. بنابراین باید تمام راه‌ها برای تضمین و احترام به تشویق حق تعیین سرنوشت داخلی از جمله با انجام مذاکرات دوجانبه، کمک طرف‌های ثالث و توسل به دیوان‌های داخلی و بین‌المللی و دیوان‌های داوری جستجو شده باشد».^{۹۴}

ایرلند در لایحه کتبی‌اش می‌نویسد: «حق بر جدایی صرفاً هنگامی مطرح می‌شود که جدایی تنها جایگزین مناسب باشد و باید از آن به‌عنوان آخرین راه‌حل استفاده شود».^{۹۵} نماینده دولت رومانی در بیانیه شفاهی خود تأکید دارد: «جدایی در صورتی باید تجویز شود که جایگزین دیگر و بهتری برای جبران نقض حق تعیین سرنوشت داخلی وجود نداشته باشد».^{۹۶}

به منظور تعیین اینکه کلیه جبران‌ها به پایان رسیده است، باید چند عامل را در نظر گرفت:

۱- در دسترس بودن راه‌حل‌های جبرانی: مثلاً اگر اقدامات اصلاح‌طلبانه سیاسی و قانونی (مانند همه‌پرسی، اصلاح قانون اساسی، قانونگذاری خاص برای اقلیت‌ها یا ابزارهای قضایی) برای اعتراض به رفتار حکومت در دادگاه‌های داخلی، مثل دادگاه قانون اساسی یا دیوان عالی و دیگر سازوکارهای حل و فصل اختلاف و مذاکره با مقامات کشور در دسترس باشد، جدایی قابل پذیرش نیست.

90. WS of Poland, 2009, para. 6(7).

91. WS of Swiss, 2009, para. 66.

92. WS of Russia, 2009, para. 87.

93. WS of Stonia, 2009, para. 2(1).

94. WS of Netherlands, 2009, para. 3 (11).

95. WS of Ireland, 2009, paras. 30-32.

96. Oral Statement of Romania, para. 24.

۲- مؤثربودن جبران‌ها - راه‌حل‌های جبرانی باید به‌طور مؤثری به نقض‌های حقوق بشر پایان دهد و اعمال واقعی تعیین سرنوشت مردم را تضمین کند. تنها در صورتی که اگر جبران‌ها در دسترس و مؤثر نباشند، حق بر جدایی به‌عنوان آخرین راه چاره (جبران) ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، اگر جدایی‌طلبان از کشور موجود جدا شوند، در حالی که جبران‌های جایگزین برای حل مخاصمه و اختلاف وجود داشته باشد، این جدایی طبق نظریه جدایی چاره‌ساز مشروعیت ندارد.

نتیجه

امروزه حق تعیین سرنوشت خارجی به مفهوم تشکیل کشور مستقل در حوز استعماری، حق عام‌الشمول^{۹۷} شناخته می‌شود که به درجه آمره^{۹۸} نیز رسیده است. اما در خصوص مشروعیت و وجود این حق در زمینه غیراستعماری، در دکتترین و نیز رویه دولت‌ها اختلاف نظر وجود دارد. برخی دولت‌ها بر این اعتقادند که گروه‌های اقلیت یا گروه‌های قومی و نژادی ساکن در کشورهای مستقل کنونی از حق تعیین سرنوشت خارجی (یا جدایی یکجانبه) برخوردار نیستند و تنها باید از حق مشارکت در اداره امور کشور (یا حق تعیین سرنوشت داخلی) بهره‌مند شوند. گروهی نیز معتقدند حقوق بین‌الملل در موضوع تشکیل دولت‌های جدیدالتأسیس و مسئله جدایی‌طلبی بی‌طرف، و مشروعیت تشکیل دولت‌های جدید از حوزه قضاوت حقوق بین‌الملل خارج است و به‌موجب اصل لوتوسی، دولت جدیدالتأسیس را که توانایی کنترل مؤثر بر سرزمین تحت حاکمیت را داشته باشد مشروع می‌شناسند. اما نظریه سومی نیز وجود دارد که موضوع مقاله حاضر بود. طرفداران این دیدگاه که از آن با عنوان «جدایی چاره‌ساز» یاد می‌شود، معتقدند که در حقوق بین‌الملل معاصر، جدایی یکجانبه در حوزه غیراستعماری، فاقد مشروعیت است و «مردم» باید علی‌الاصول حق تعیین سرنوشت خود را در چارچوب مرزهای بین‌المللی کنونی و با رعایت اصل تمامیت ارضی دول مستقل فعلی اعمال کنند. اما به‌صورت استثنایی و با رعایت شرایطی ممکن است برای یک گروه از «مردم» ساکن در دولت‌های مستقل، حق تعیین سرنوشت به معنای تشکیل کشور جدید پدیدار شود.

منشأ این نظریه، شرط محافظ مندرج در بیانیه روابط دوستانه ملل متحد است. به‌موجب این شرط، تنها دولت‌هایی از حق و امتیاز حفظ تمامیت ارضی برخوردار خواهند شد که حقوق اساسی مردم سرزمین خود را نقض نکنند و تمامی گروه‌های قومی، مذهبی و اقلیت ساکن در سرزمین خود را نمایندگی کنند. با بررسی نظریه علمای حقوق و به‌ویژه رویه مراجع قضایی و شبه‌قضایی ملی و بین‌المللی این نتیجه به دست می‌آید که نظریه «جدایی چاره‌ساز» با رعایت شرایط زیر در

97. *Erga omnes*

98. *Jus cogens*

حقوق بین‌الملل به‌عنوان قاعده مستقر یا حداقل (حقوق آرمانی) حقوق آینده قابل پذیرش است.

شرایط لازم جهت اجرای قاعده جدایی چاره‌ساز به شرح ذیل است:

الف) باید به گروه برخوردار از حق جدایی یکجانبه، عنوان «مردم» صدق کند؛ یعنی گروهی از افراد با سنت و رسوم و هویت متمایز فرهنگی، مذهبی و زبانی نسبت به باقی جمعیت کشور که در بخشی از سرزمین همان کشور به‌صورت مجتمع سکونت دارند.

ب) حقوق اساسی بشری این گروه از «مردم» توسط دولت مرکزی به‌صورت نظام‌مند و پیوسته نقض شده و حق مشارکت آن‌ها در اداره امور کشور، چه در سطح منطقه محل سکونت آن‌ها یا در سطح ملی انکار شده باشد. در این ارتباط که آستانه مورد نظر برای ایجاد حق جدایی چیست، میان حقوق دانان و دولت‌ها اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از دولت‌ها معتقدند که باید موجودیت «مردم» مورد نظر از سوی حکومت مرکزی تهدید شده باشد و جنایت ژنوسید یا جنایت علیه بشریت علیه آن‌ها روی داده باشد اما غالب دولت‌ها و حقوق دانان ملهم از شرط محافظ مندرج در اعلامیه روابط دوستانه، انکار نظام‌مند مشارکت «مردم» مذکور در اداره امور محلی و ملی و تبعیض گسترده علیه آن‌ها را برای ایجاد حق جدایی کافی می‌دانند.

ج) جدایی یکجانبه باید آخرین راه چاره باشد. اگر راه‌حل جایگزین و جبرانی جهت جبران و ترمیم و عدم تکرار نقض حقوق اساسی «مردم» تحت ستم و ترتیبات لازم جهت تضمین حضور و مشارکت آن‌ها در تأمین حق تعیین سرنوشت داخلی خودشان تضمین شود و گروه خواهان جدایی و دولت مرکزی بر روی ترتیبات مذکور به توافق برسند، جدایی یکجانبه مشروعیت نخواهد داشت. به عبارت دیگر، آن نوع جدایی قابل قبول و مشروع است که جهت حل و فصل اختلاف جاری و بهبود وضعیت مردم تحت ستم، «چاره‌ساز» باشد.

منابع:

الف. فارسی

- حبیبی، همایون و علی نواری؛ «ارزیابی وجود حق بر جدایی چاره‌ساز یا جبرانی به‌عنوان قاعده حقوق بین‌الملل عرفی»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۵۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
- رنجبریان، امیرحسین و رضوان باقرزاده؛ «شناخت قانون‌سازی بین‌المللی در پرتو ملاحظه کلی قانون‌سازی در علم حقوق»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۷۴، ۱۳۹۵.
- عزیزی، ستار؛ «استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- _____؛ «درخواست رأی مشورتی درباره استقلال کوزوو، تأملی بر نظریه کتبی ایران در پرتو نظریات کتبی دیگر دولت‌ها»، *سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی*، شماره ۴، ۱۳۸۷.
- _____؛ «رویکرد متعارض دولت‌ها به حق تعیین سرنوشت خارجی: بررسی نظریات کتبی دولت‌ها در رأی مشورتی کوزوو»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، سال هشتم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۸.
- _____؛ «موضع و دلایل حقوقی روسیه در شناسایی جمهوری‌های آبخازیا، اوستیای جنوبی و عدم شناسایی کوزوو»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۴۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
- _____؛ «رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری به حق تعیین سرنوشت در رأی مشورتی کوزوو»، *فصلنامه حقوق*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰ شماره ۸، زمستان ۱۳۸۹.
- فلسفی، هدایت‌الله؛ «ماجرای تفسیر در دیوان بین‌المللی دادگستری»، *مجموعه مقالات همایش نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تداوم و توسعه حقوق بین‌الملل*، انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۹.

ب. انگلیسی

- Books

- Bayefski, Anne F., *Self-Determination in International Law: Quebec and Lessons Learned: Legal Opinion*, Martinus Nijhoff Publishers, 2000.
- Buchheit Lee, C. *Secession: The Legitimacy of Self-Determination*, Yale University Press, 1978.
- Cassese, Antonio, *Self-Determination of People: A Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995.

- Crawford, James, *Creation of States in International Law*, 2nd ed., Oxford University Press, 2006.
- Weatley, Steven, *Democracy, Minorities and International Law*, Cambridge University Press, 2005.

- Articles

- Borgen, Christopher J., “Kosovo’s Declaration of Independence: Self-Determination, Secession and Recognition”, <http://www.asil.org/insights/080229.cfm>, vol. 12, 2008.
- Buchanan, Allen, “Theories of Secession”, *Philosophy and Public Affairs*, vol. 26, No.1, 1997.
- Buchanan, Allen, “Uncoupling Secession from Nationalism and Intra-State Autonomy from Secession”, in: *Negotiating Self-Determination*, edited by Hurst Hannum and Eileen F. Babbitt, Lexington Books, 2005.
- Boyle, A., & Crawford, J., “Annex A Opinion: Referendum on the Independence of Scotland - International Law Aspects. (Scotland Analysis: Devolution and the Implications of Scottish Independence). UK Government. 2012.
- Crawford, James, “The Right of Self-Determination in International Law: The Development and Future”, in: *Peoples Rights*, edited by Philip Aleston, Oxford University Press, 2001.
- Dugard, John and David Raic, “The Role of Recognition in the Law and Practice of Secession”, in: *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006.
- Fierstein, Daniel, “Kosovo’s Declaration of Independence: an Incident Analysis of Legality, Policy and Future Implications”, *Boston University Law Journal*, 2008.
- Hanna, Roya M., “Right to Self-Determination in Resecession of Quebec”, *Maryland Journal of International Law*, vol. 23, 1999.
- Hannum, Hurst, “Rethinking Self-Determination”, *Virginia Journal of International Law*, vol. 34, 1993.
- Hilpold, Peter, “Self-determination and Autonomy: Between Secession and International Self-Determination” *International Journal on Minority and Group Rights*, vol. 24, 2017.
- Mullerson, Rein, “Precedents in the Mountains: on the Parallels and Uniqueness of the Cases of Kosovo, South Ossetia and Abkhasia”, *Chinese Journal of International Law*, 2009.
- Murswiek, Dietrich, “The Issue of a Right to Secession-Reconsidered”, *Modern Law of Self-Determination*, edited by Christian Tomuschat, 1st ed., Springer, 1993.
- Pechalova, Tanita, “Remedial Secession as Right of Self-Determination: The Cases of Kosovo and Abkhazia”, A Thesis Submitted in Partial

Fulfilment of the Requirement for the Degree of Masters in International and European Law, Awarded by *Tilburg University Law School*, Netherlands, 2017.

- Peters, Anne, "Does Kosovo Lie in the Lotus-Land of Freedom?", *Leiden Journal of International Law*, vol. 24, No.1, 2011.
- Ratner, Steven, "Drawing a Better Line: Uti Possidetis and the Borders of New States", *American Journal of International Law*, vol. 90, 1996.
- Ryngaert, Cedric and Christine Griffioen, "The Relevance of the Right to Self-determination in the Kosovo Matter: in Partial Response to the Agora Papers", *Chinese Journal of International Law*, vol. 8, No. 3, 2009.
- Schachter, Oscar, "Micronationalism and Secession, *Recht Zwischen Umbruch und Bewahrung*, Berlin, 1995.
- Tancredi, Antonello, "A Normative Due Process in the Creation of States Through Secession", in: *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006.
- Tomuschat, Christian, "Self-Determination in a Post-Colonial World", in: *Modern Law of Self-Determination*, edited by Christian Tomuschat, 1st ed., Springer, 1993.
- Tomuschat, Christian, "Secession and Self-Determination", in: *Secession: International Law Perspectives*, edited by Marcelo Kohen, Cambridge University Press, 2006.
- Van den Driest, Simone, "Crimea's Separation from Ukraine: An Analysis of the Right to Self-Determination and (Remedial) Secession in International Law", *Netherlands International Law Review*, vol. 62, 2015.

- Instruments and Reports

- Advisory Opinion, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, ICJ Reports, 2010.
- Constitution of Ethiopia, 1994.
- Declaration on Principle of International Law Concerning Friendly Relation and Cooperation Among States in Accordance with the Charter of United Nations. G.A. Resolution 2625, 24 October, 1970.
- International Tribunal for the Prosecution of Persons Responsible for Serious Violations of International Humanitarian Law Committed in the Territory of Yugoslavia Since 1991, Case No. IT-95-16-T, 14 January, 2000.
- *Katangese Peoples Congress v. Zaire*, African Commission on Human and Peoples Rights, comm. No.75/92, 1995. Available at: <http://www1.umn.edu/humanrts/Africa/comcases/75-92.html>.
- *Kevin Mgwanga Gunme et al. v. Cameroon*, African Commission on Human and Peoples Rights, comm. No. 266/03, 2003. Available at: <http://www1.umn.edu/humanrts/Africa/comcases/266=03.html>.

-
- Oral Statement of Albania, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Oral Statement of Germany, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Oral Statement of Jordan, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Oral Statement of Netherlands, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Oral Statement of Romania, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Reference re Secession of Quebec, S.C.R.217 (Supreme Court of Canada), 20 August 1998.
 - Separate Opinion of Judge Trindade, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Separate Opinion of Judge Yusuf, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - Wood, M., Special Rapporteur, International Law Commission, Second Report on Identification of Customary International Law, A/CN.4/672. 2014.
 - Written Statement (WS) of Germany, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - WS of Ireland, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - WS of Netherlands, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - WS of Poland, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - WS of Russia, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.
 - WS of Stovenia, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo,

Advisory Opinion, 2010.

- WS of Swiss, International Court of Justice, Accordance with International Law of Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, 2010.

